

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه لقمان (جله سوم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۱/۰۷/۹۷

- هر کسی هر حاجتی در ذهن دارد، حاجاتی که مربوط به مملکت و اصلاح امور آن است و حاجات مربوط به پایان جنگ در یمن و خونریزی‌هایی که در منطقه وجود دارد و حاجاتی که مربوط به عمران و آبادی کشور است و هر حاجتی که هر کسی در ذهن دارد، برای استجاب همه این حاجات، صلواتی ختم بفرمایید.

پیشنهاد: قبل از هر جلسه می‌توانیم نیم‌ساعتی را صرف معرفی کتابی از مجموعه کنیم.

سعی داریم در این جلسه سوره مبارکه لقمان را به اتمام برسانیم. به همین دلیل، مطالب را نکته‌ای خدمتتان می‌گویم. سوره به این ترتیب آغاز می‌شود.

بیان ویژگی‌های محسنین در این سوره آمده است. در تحقیقی که با گروهی از دوستان داشته‌ایم، و نتیجه تحقیق یک سال و نیمه است (در مورد خلاقیت که البته سند علمی آن نیز در وزارت دفاع چاپ شد)، به این نتیجه رسیده‌ایم که یکی از واژگانی که در حوزه خلاقیت در قرآن است، بحث احسان و محسن است. از سوره‌های بسیار مهمی که در مورد خلاقیت می‌توان روی آن کار کرد، سوره مبارکه لقمان است. سوره اسراء نیز خیلی اهمیت دارد.

«محسن» در ذهن ما نیکوکار است، بعد جشن نیکوکاری ... این اشکالی ندارد اما باید بدانیم که واژه «محسن» در قرآن گستره زیادی دارد که یکی از آنها خلاقیت است. یکی دیگر از موضوعات مهم در این راستا که تحقیقی بر روی آن با حوزه هنری انجام شد و سند آن هم در حال چاپ می‌باشد، این است که به این نتیجه رسیده‌ایم که واژه محسنین مربوط به بحث هنر و هنرمندان است. البته بین خلاقیت و هنر ارتباط مهمی است. واژه «حسن» در قرآن که توسط محسن جاری می‌شود، از کلیدواژه‌های پژوهش‌های هنری است.

از دلالت‌هایی که اثبات می‌کند یک وجه محسن در قرآن خلاقیت و یک وجه آن هنر است، آیه ۶ است. خداوند در مقابل محسنین قرآن، «من یشتري لهوالحدیث» را معرفی می‌کند. کسانی که کار لهُو را زینت می‌دهد. کار لهُو را جدید و نو جلوه می‌دهند و کاری می‌کنند که مردم برای آن هزینه کنند و فروش داشته باشند. کسی برای لهُو که پول نمی‌دهد، پس حتماً برای لهُو، زینتی قرار داده‌اند.

آیات مربوط به حضرت لقمان

حضرت لقمان به عنوان پیامبر مطرح نیستند اما در این سوره اسم ایشان آورده شده است. اینکه در این سوره فردی به نام لقمان را که پیامبر نیست مطرح می‌کند، در واقع از ابداعات این سوره است. چون نوعاً در قرآن، اسم انسان‌هایی خوبی که هست را نبی می‌گویند و در جاهایی که مثل سوره مبارکه یس و غافر از مؤمنی یاد می‌کند، نوعاً اسم نمی‌آورد.

در روایات آمده است که حضرت لقمان تالی‌تلی نبی بوده است و خود این هم مهم است که می‌شود انسان با خردورزی و حکمت‌دانی و شکرگزاری طوری بشود که به مقام انبیاء و نبوت برسد. به هر حال وصفی که در این اینجا از لقمان می‌شود، شبیه اوصاف انبیاء است و این نشان می‌دهد که ما می‌توانیم به چنین جایگاهی فکر کنیم و به آن طمع داشته باشیم.

مسیر حکمت از شکر می‌گذرد

هر کدام از انبیاء در قرآن به گونه‌ای معرفی شده‌اند. آنچه که بر اساس آن حضرت لقمان بزرگ می‌شوند و از منظر خدا انسان بلندمرتبه‌ای می‌شود، حکمت اوست. آنچه که قدر انسان را بالا می‌برد، حکمت است و البته حکمت با شکر تعریف می‌شود. در مورد شکر در سوره‌های طواسین و زمر می‌توان بررسی کرد. شکر و حکمت مقوله‌های عظیمی هستند و در این سوره بین این دو رابطه برقرار کرده است. گویی می‌گوید هر کسی می‌خواهد حکیم شود، شاکر شود.

در واقع مسیر به بدست آوردن حکمت را شکر می‌داند، چرا که حکمت در حال تفصیل پیدا کردن است، این حکمت حاصل مصدر است و اگر بنا شد کسی طی طریق برای حکیم شدن داشته باشد باید از شکر شروع کند و از کفر برائت داشته باشد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲)

تعبیری مانند این تعبیر که «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» در واقع شاخص می‌دهند. هر چقدر انسان به سمت شکر پیش برود، تواضعش بیشتر می‌شود. انسان هرچقدر به سمت شکر و حکمت پیش برود، فقرش به خدا بیشتر می‌شود و هر چقدر به سمت کفر رود، ادعای او بیشتر خواهد شد و منم منم‌هایش بیشتر!

اینکه در اینجا گفته شده است «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» در واقع صورت استدلالی فرد را برای ما واضح می‌کند که در ذهن فرد غنی و حمید بودن خدا خیلی مهم نیست. نه خدایش غنی است و نه حمید است، پس چه کسی غنی و حمید است؟ مثلاً فلانی یا فلان چیز غنی است و آنچه برایش حمید است مثلاً لهوالحدیثی است. چیزهای دیگری برایش زیباست. کسی که اهل شکر باشد، خدا برای او غنی حمید است.

توجه به صفت غنی حمید، خیلی مهم می‌شود. هرچقدر انسان به حکمت نزدیک شود، شاخصه‌اش تجلی اسم غنی حمید است و البته این موضوع با محسن ارتباط دارد. حمد و حسن از یک جریان هستند چون حمد بروز حسن است و محسن کسی است که حمد را از خود تجلی می‌دهد. به وسیله این آیه مشخص می‌شود که لقمان «من المحسنین» است. کسی که «یشکر» است تجلی دهنده غنی حمید است.

شاخصه‌های اصلی احکام حضرت لقمان

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)

«وَهُوَ يَعِظُهُ» یعنی این موعظه‌ها پیوسته در طول زندگی حضرت لقمان جاری بوده است و اینگونه نبوده است که موعظه‌ای گفته باشد و رفته باشد، حتما در پاسداشت این موعظه‌ها جریانی داشته است. به همین دلیل کتاب جناب ری شهری که روایاتی در مورد حضرت لقمان جمع‌آوری شده است را مطالعه کنید. با مطالعه آن متوجه می‌شوید که مجموعه‌ای از مواعظ ایشان در روایات آمده است و موجود است و این‌ها به عنوان نماینده آن مواعظ هستند. گویی خدا آمده است و شاخصه‌های اصلی احکام حضرت لقمان را در این بندها ذکر کرده است.

- شرک

مثلاً وقتی شرک را مطرح می‌کند، ممکن است ده‌ها حالت موعظه مطرح شده باشد. که این هم خیلی خوب است که آن کتاب را برویم ببینیم و بگوییم اگر به کسی بخواهیم بگوییم شرک نداشته باش، چگونه می‌تواند حرف بزند.

در واقع این‌ها خطوط کلی مواضع است که اولین محور آن شرک است. این آیه دلالتی است برای اینکه شرک در تقابل با شکر است و ضد شکر و برهم‌زننده شکر است. چون وقتی ظلم عظیم می‌شود، یعنی تاریکی. چون ظلم با تاریکی تعریف می‌شود یعنی ندیدن‌ها، تاریک بودن‌ها، تعدی کردن‌ها.

انواع ظلم داریم، ظلم به نفس، ظلم به غیر، پس شرک، شکر به هم ریخته است. چون جای کاف و را بهم ریخته است! ساختاری به هم ریخته که اول عمل را انجام می‌دهد و بعد فکر می‌کند. ما معمولاً در شرک به دنبال بتی می‌گردیم. مثلاً می‌گوییم شرک یعنی داشتن بت اما وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم خداپرست هم نیستیم! پس اگر نه مشرکی و نه موحد پس این چه مدل زندگی کردن است؟! هر کسی دچار ظلم است رایحه‌ای از شرک در او وجود دارد. شرک ظلم عظیم است یعنی همه ظلم‌ها را در خودش احاطه می‌کند. عظیم را یکبار می‌گوییم خیلی بزرگ است یعنی هیچ چیزی به اندازه او نمی‌رسد. یک مرتبه می‌گوییم آنقدر بزرگ است که همه را در دل خود جای می‌دهد. باید کاری انجام دهیم که از ظلم بزرگ یعنی شرک نجات پیدا کنیم که راهش شرک است.

اولین نگرانی حضرت لقمان برای فرزندش و برای ما (که اگر قابل باشیم فرزندان ایشان هستیم) این است که بچه‌ها مراقب باشید، شرک خیلی مهم است! مراقب باشید در زندگی ردپایی از شرک به وجود نیاید. اگر شرک را نفهمیدی، ظلم نداشته باش و اگر نفهمیدی کفر نداشته باش را نفهمیدی یعنی شکر داشته باش!

با استفاده از اشتقاق اکبر، «شین» «راء» «کاف» می‌شود «شرک» و «ش» «کاف» «راء» می‌شود «شکر». شرک را معادل ظلم گرفته است. ظلم ریشه ظلمت نیز هست. نبودن است، چیزی نیست. ظلم را به این معنا که ریشه ظلمت است نیز می‌توان گرفت. وقتی ریشه را ظلمت بگیرد یعنی چیزی باید باشد و نیست. باید تفکر باشد نیست. باید رجوع به عقل باشد که نیست. این‌ها را ظلم گویند. چون بنا به نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ۱۷۶ سه مدل ظلم داریم. یکی ظلم به نفس است که در واقع همان تعدی به نفس می‌شود. «تعدی به نفس» یعنی کسی که قدر خودش را نمی‌داند و به خودش ضرر می‌رساند. ظلم دیگری داریم که به دیگران ضرر می‌زند که به آن «بغی» می‌گوییم. یکی از مدل‌ها را که به طور واضح می‌گویند «شرک» است، خاصیت شرک این است که فرد را در یک حیرت و چندگانگی می‌برد و محور تصمیم‌گیری‌هایش واحد نیست. یعنی هوای نفسش را هم قبول دارد. خدا را تبعیت می‌کند اما گاهی هوای نفسش را می‌پذیرد. البته به این‌ها شرک خفی گویند و شرک جلی را بت‌پرستی یا اوئان گویند. اینجا وقتی حضرت لقمان به فرزندش شرک را مطرح می‌کند، مسلماً بحثش شرک خفی است. فرزند لقمان مثل

این کار اشتباهی است. کاری به بحث شرعی آن ندارم که ولایت همسر و وظایفی که فرد نسبت به همسرش دارد اولی است و این قطعی است. اما قدردان پدر و مادر بودن، نباید کمرنگ شود. برخی آن را کمرنگ می‌کنند و برخی هم پدر من و پدر تو می‌کنند! در حالیکه بعد از ازدواج پدر و مادرها یکی می‌شوند و تو و منی دیگر وجود ندارد. اگر ما شدیم، دوتا پدر پیدا می‌کنند و دو تا مادر. در واقع باید با هم کاری را انجام دهیم و مسیر حکمت، قدردانی از پدر و مادر است. و جالبی آن این است که همه می‌دانیم هر کسی پشت پدر و مادرش باشد، هم توفیقات دنیایی به او روی می‌آورد و هم توفیقات آخرتی اما گاهی این‌ها را فراموش می‌کنیم و یا موانعی مانند بدرفتاری‌ها ایجاد می‌شود. گاهی بدرفتاری‌های این بزرگوران ما را از این فیض دور می‌کند. هر کاری خواستند بکنند! شما کاری نداشته باشید! خیلی وقت‌ها ما خود را از حکمت و شکر محروم می‌کنیم، به دلیل بدرفتاری‌های آنها. آنها اسبابی برای رسیدن ما به حکمت هستند. در شرع به یکسری رفتارها اشاره شده است که اگر انسان‌ها آن رفتارها را انجام دهند، به خیرات کثیر می‌توانند برسند.

آیه ۱۴ و ۱۵ برای پدر و مادر خیلی ارزش قائل شده است.

زرنگی و خوش اخلاقی و سعه صدر داشتن همه کارها را درست می‌کند. به هر حال پدر و مادر ممکن است توقعاتی داشته باشند که فرد نتواند آنها را اجابت کند. در واقع سعه صدری می‌خواهد که انسان به هم نریزد. این به هم نریختن او را به حکمت می‌رساند. باید کاری کرد که جذایت داشته باشد و این با خوش اخلاقی است. خیلی وقت‌ها خیلی کارها را انجام می‌دهد اما ثمری ندارد. گاهی ساعات سرزدن مهم می‌شود. پدر و مادر هستند و روی دقایقشان هم حساب می‌کنند. اینکه مثلا هر روز ساعت هشت به آنها زنگ بزنی، اینکار را انجام بده. این کارهای خرد خرد را انجام باید داد تا مجبور به پرداخت هزینه‌های بیشتر نشود. چگونه می‌توان بدون هزینه کردن دل‌ها را خوش کرد؟ شکر یعنی شش دانگ حواست به پدر و مادرت باشد.

اگر انسان شش دانگ حواستش به پدر و مادرش باشد، زن و بچه‌اش هم در آن شش دانگ جا می‌شوند! به من ثابت شده است که کسانی که به پدر و مادرشان توجه ویژه‌ای ندارند، به همسرشان هم توجه صوری یا زوری دارند. برای اینکه دعوا و اختلاف نشود، توجه دارند و این توجه اثر عمیقی نخواهد داشت. اگر این توصیه حضرت لقمان برای ما جا بیافتد و بتوانیم پدر و مادر داشته باشیم، خیلی خوب است. اساسا جامعه و مردم باید پدر و مادر داشته باشند. یک مرتبه می‌بینید که قومی پدر و مادر دارند اما در واقع پدر و مادر ندارند! بزرگترین آسیب هر امتی فقدان پدر و

مادر در جامعه است، یعنی روابط پدری و مادری در آن جامعه به شدت تضعیف می‌شود. من باید شأن فرزندی‌ام را رعایت کنم و او حس پدری‌اش را ابراز کند. مثلاً اگر پولی به شما می‌دهد با افتخار بپذیرید چون او در حال ابراز حس پدری‌اش است.

اگر آدم‌ها یاد بگیرند توسط پدر و مادرشان پیوسته فرزندی کنند، روحیه تواضع در جامعه گسترده می‌شود و اگر این روحیه را نداشته باشند، روحیه استکبار در جامعه شکل می‌گیرد. پدر و مادر مانع انفجار یک خانواده و جامعه می‌شوند.

وقتی انسان به وسیله کاری صفتی در او شکوفا می‌شود، از پس کارهای دیگر هم بر می‌آید. مثلاً وقتی انسان صفت تواضع در او فعال شد، این تواضع در همه جا بروز پیدا می‌کند. چون مجاورت و قرین بودن انسان با پدر و مادرش زیاد است، احتمال صفت شدنش زیاد است چون صفت وقتی اتفاق می‌افتد که استمرار داشته باشد.

در روایتی عجیب از امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند که تواضع، سرچشمه همه خوبی‌هاست.

اینکه پدر و مادر از ما راضی باشند، خیلی به شیوه رفتاری ما وابسته است. اگر پدر و مادر راضی نیستند و گله‌هایی از ما دارند، باید تبدیل به دعاهایی شود که ما باید انجام بدهیم. دعا کنیم و به دنبال راه حل بگردیم و بتوانیم دل‌شان را بدست آوریم. به هر حال ممکن است پدر و مادر جزئی از آیه ۱۵ باشند که خود آیه راهکار می‌دهد.

تبعیت و الگوبرداری از «مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ»

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)

«فَلَا تُطِعْهُمَا» یعنی نباید با پدر و مادر در مخالفت حکم ولی و شارع هم‌راستا شد. اما هم‌راستا نشدن به معنای پرخاش به آنها هم نیست! می‌توان با کسی هم‌راستا نشد اما با آنها به خوبی رفتار کرد. «صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» یعنی هم-صحبت شدنشان به صورت معروف باشد.

اطاعت به هم‌راستا بودن است و تبعیت به معنای تابع بودن. تابع بودن بر روی جزئیات و الگوبرداری کردن می‌رود. کسی لازم نیست از پدر و مادرش الگوبرداری کند، باید از «مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» الگو گرفت. کسی که آخرت گراست.

خداوند در جایی از قرآن کریم می‌فرماید ما یک موعظه بیشتر نداریم و حضرت لقمان در اینجا این موارد را تفصیل می‌دهد. یعنی همه مواعظی که می‌آید، همه ذیل قیام الله است. این‌ها ذیل همان بحث قیام الله است.

در اینجا پیدا کردن «من اناب» خیلی مهم می‌شود. کسی که مبنای کارهایش یقین به آخرت است. این شبهه‌ای که در ذهن نسبت به پدر و مادر ایجاد می‌شود، حتی به فرض داشتن پدر و مادر خیلی خوب هم باید تبعیت شما از «من اناب» باشد!

پدر و مادر خیلی عجیب هستند و منجر به افزایش توفیقات انسان در همه امور می‌شوند.

لطیف خبیر

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

وقتی اسماء الهی در سوره‌ای می‌آیند سوره را به جریان حمد و حسنی زینت می‌دهند، وقتی انسان آخرت گراست، یعنی برای هر کاری که به آن اعتقاد دارد در حال جلوه اسم لطیف و خبیر خداست و اگر از این غفلت کرد یعنی اسم لطیف خبیر خدا را از خودش دفع می‌کند.

لطف به حالتی گفته می‌شود که در عین حال یک کاری انجام می‌شود اما نامحسوس انجام می‌شود. چیزی که نامحسوس است. کسی احساس تنفس کردن را در حالت عادی ندارد و این حالت لطف است. دیده نمی‌شود اما هست. در عین حال که لطیف است، هر بروزی که دارد ثبت و ضبط می‌شود و این ترکیب لطیف و خبیر است. گویی اینجا دوربین‌هایی است که ما نمی‌بینیم اما همه کارهای ما را رصد می‌کند و ثبت می‌کند. این می‌شود «لطیف خبیر».

یعنی هیچ چیزی مخفی نمی‌شود.

ای پسرم اگر کوچکترین حالتی از انسان بروز کند، در هر جای این عالم باشد، گم نمی‌شود. از این موعظه آخرت- گرایبی در می‌آید.

مواعظ مربوط به نظام‌سازی

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامْرُءًا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷)

سر هر «یا بُنَيَّ» اینها مقطع‌بندی می‌شود. موعظه دوم راجع به آخرت و آخرت‌گرایی است. هر آنچه مربوط به آخرت و آخرت‌گرایی است.

وقتی در آیات بررسی می‌شود «اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ» تبدیل به محبتین می‌شود. هر کدام از این‌ها بعداً تبدیل به صفتی می‌شود. «وَأْمُرُءًا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» تبدیل به صالحین می‌شوند. «أَقِمِ الصَّلَاةَ» بعداً می‌شود «مصلین». در اینجا فقط نظام فعلیت را می‌گوید و اینها می‌شوند صفاتی که انسان در نظام‌سازی توحیدی باید از خودش بروز دهد تا حاکمیت دینی در جامعه جاری شود. این‌ها می‌شود حاکمیت دینی. دسته سوم موعظه‌ها مربوط به اموری می‌شوند که مربوط به نظام‌سازی است.

رابطه‌سازی

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸)

توحید، آخرت‌گرایی، نظام‌سازی و در نهایت روابط مطرح می‌شود. در روابط «لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» را مطرح می‌کند. «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا» این حالتی از بخل را نشان می‌دهد، این است که فرد فکر می‌کند خبیری است و به واسطه آن فخر فروشی هم می‌کند (کُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ). در روابط نباید در هیچ حالتی احساس علو و بالاتری نسبت به دیگران داشته باشیم.

سبک زندگی

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

شاید نزدیک‌ترین واژه به سبک زندگی، «مشی» باشد. «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» یعنی در هر مشی‌ات خدا را قصد کن. برخی آن را میانه‌رو می‌گیرند اما قصد دار بودن معنای بهتری است. یعنی در هر کاری بلد باش که قصد کنی! کسی که بلد باشد قصد کند، نمی‌تواند گناه کند. یعنی کسی نمی‌تواند بگوید من قصد خدا را کردم و ناسزا گفتم. کسی بلد باشد قصد کند، تقوا را در خودش نهادینه می‌کند. اگر کسی با تقوا نباشد، دچار ضعف در قصد است.

«إِنَّ أُنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» تمام خوبی‌ها به گفتگو باز می‌گردد. اینکه صوت حمیر با توجه به بلندی آن است یا بی‌جهت بودن آن و... تعابیر مختلفی است که همگی ممکن است. خود لحن خیلی مهم می‌شود. همه احساسات انسان به واسطه لحن منتقل می‌شود و همه احساسات بد نیز به وسیله لحن اتفاق می‌افتد که به آن صوت گویند. آدم-ها حرف خوب می‌زنند اما با لحن بد آن را می‌گویند. به تجربه برای ما ثابت شده است که اگر کسی فقط لحنش را کنترل کند، هیچ اختلافی بین او و دیگران ایجاد نمی‌شود و نوعاً این در رصد افراد نیست و البته این خطر بزرگی است.

تنها جایی که در قرآن مباحث اخلاقی به این شکل مطرح شده است، همین سوره است. در قرآن مباحث اخلاقی که در جاهای دیگر هست، به این معنا نداریم. در واقع اگر کسی بخواهد در حوزه اخلاق دینی کار کند، جای آن همین آیات است.

موعظ حضرت لقمان:

۱- نفی شرک و بحث توحید

۲- آخرت‌گرایی

۳- جریان‌سازی و نظام‌سازی

۴- تعاملات و روابط

۵- سبک زندگی

شاخص در سبک زندگی، لحن قول است که بسیار عجیب است. در اصلاح باید گاهی روی یک صفت تمرکز کرد.

اگر کسی از نظر اخلاقی «لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» شد حتماً در زندگی بخیل نخواهد شد. احساس خودبزرگی نداشتن فرد را از بخیل بودن نجات می‌دهد.

برای همه کسانی که به جهان تشیع خدمت می‌کنند، صلواتی ختم بفرمایید.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات